

سیدعلی هاشمی خانعباسی

دانش آموخته‌ی دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد
استاد راهنما: آیت‌الله معصومی و استاد مشاور: آقای دکتر رجایی‌پور

تعارض ادله و قواعد رفع آن

چکیده

تعارض ادله از همان روزهای آغازین شکل‌گیری زندگی مسلمانان بر مبنای شریعت مطرح گردیده است. آثار و تألیفات به‌جا مانده از محدثان و فقهای شیعه و جایگاه بحث تعارض در کتاب‌های اصولی آنها، بیانگر پیشینه‌ی بحث تعارض و اهمیت آن در میان آنهاست.

مبحث تعارض ادله به سبب تأثیر و اهمیت آن در استنباط احکام فقهی از مهم‌ترین مباحث اصول فقه است و در منابع اصولی همواره فصلی به آن اختصاص داده شده است. از این رو بیشتر محققان اصولی این مسأله را در شمار مسائل علم اصول آورده و از دیدگاه برخی کسانی که آن را مبحثی فرعی و پیرامونی دانسته است، انتقاد کرده‌اند. علاوه بر نویسندگان کتاب‌های اصولی جامع که در این باب بیشتر، تعارض میان احادیث را تحلیل کرده‌اند، برخی فقها در این باره آثار متعددی به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند که مهم‌ترین آن کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» نوشته‌ی شیخ طوسی است. این مقاله بر آن است تا با استفاد از منابع اصولی و نظرهای فقهای شیعی تعارض ادله را در قالب دو گفتار مورد بررسی قرار دهد.

در گفتار اول ماهیت تعارض تحت عناوین: مفهوم شناسی تعارض، اقسام تعارض و نمونه‌های آن مورد تحقیق و توجه قرار گرفته. و در گفتار دوم براساس ترتیب منطقی،

راه‌های رفع تعارض مورد بحث بررسی قرار گرفته است. در این گفتار، نخست به بررسی راه حل تعارض بدوی و وجه منطقی تقدم قاعده‌ی جمع عرفی بر قواعد حل تعارض مستقر، پرداخته، سپس راه حل تعارض مستقر و سایر تعارض‌ها مورد تحقیق و بررسی قرار داده شده است.

واژه‌های کلیدی:

تعارض، اقسام تعارض، نمونه‌های تعارض، قواعد رفع



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

روایت‌ها به عنوان یکی از دلایل مهم فقهی، نقش مؤثر و کارآمدی در جهت‌دهی درست استنباط احکام و تعیین حقوق و تکالیف انسان در جامعه دارد. حدیث و سنت معصومان هرچه از روشنی بیشتری برخوردار باشد، بهتر و مفیدتر می‌تواند ارائه طریق کند و رسالت خود را در رسیدن به مقصود (تعیین تکلیف) و تحقق اهداف نظام حقوقی اسلام تأمین کند.

اما گاهی به دلیل عارض شدن عیوبی همچون نقص، اجمال و تعارض بر دلایل، اختلال در تشخیص مجتهد در استنباط احکام به وجود می‌آید. برای رفع این عیوب، ابتدا باید شناخت کافی از آنها صورت گیرد و سپس با ارائه‌ی راه حل مناسب، آن را رفع کرد.

مسأله‌ی شناخت تعارض اخبار و شیوه‌های حل تعارض، یک موضوع جدی بوده که هم در روایت‌ها به آن پرداخته شده و هم در میان عالمان شیعی (فقیهان و اصولی‌ها) مطرح بوده است. علما بزرگ شیعی؛ چون شیخ طوسی، علامه حلی، میرزای قمی، شیخ محمدحسن (صاحب فصول)، شیخ مرتضی انصاری، آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و... همه و همه بحث تعارض ادله و اختلاف دلایل روایی را مطرح کرده‌اند. کلینی در کتاب کافی، بابی تحت عنوان «اختلاف الحدیث» گشوده است. (کلینی، کافی، ۶۲/۱) شیخ حرعاملی عنوان «وجوب الجمع بین الاحادیث المختلفه و کیفیه العمل بها» (حرعاملی، وسائل الشیعه، ۷۵/۱۸-۸۹) را آورده و شیخ طوسی گسترده‌ترین کتاب حل تعارض روایت‌ها را با عنوان «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» تألیف کرده است و هم‌چنین آثار بسیار دیگر. (آقابزرگ طهرانی، الذریعه، ۲۰۲/۴-۲۰۴) این نشان‌دهنده‌ی اهمیت و طرح جدی مسأله‌ی تعارض ادله و اختلاف روایت‌ها در تاریخ حدیث است.

در این مقاله، دو مطلب نقش اساسی دارد که به هر دوی آنها در حد ضرورت و نیاز پرداخته شده است: ۱- شناخت ماهیت تعارض ۲- معرفی و ارائه‌ی قواعد حل تعارض.

گفتار اول: شناخت ماهیت تعارض

۱- پیشینه‌ی تعارض

برحسب مدارک تاریخی، رساله‌هایی از بزرگان اصحاب ائمه‌ی اطهار(ع) درباره‌ی این موضوع در همان مقاطع تاریخی، تألیف شده است. یونس بن عبدالرحمن از اصحاب امام موسی کاظم(ع) رساله‌ای تحت عنوان «اختلاف الحدیث و مسائله» نوشته است. (صدر، سید حسن، تأسیس الشیعه، ص ۳۱۱). محمدبن احمدبن داود نیز کتابی در اصول فقه تحت عنوان «مسائل الحدیثین المختلفین» تألیف کرده است. (همان‌جا)

شیخ طوسی در کتاب اصول فقه خود به نام «العدة فی اصول الفقه» بخشی را به این مبحث اختصاص داده است. (شیخ طوسی، ۱۴۷/۱)

علامه حلی در کتاب‌های اصولی خود به نام‌های «مبادی الوصول الی علم الاصول و تهذیب الوصول الی علم الاصول» بحث تعارض را مطرح کرده است. میرزای قمی نیز در کتاب «قوانین الاصول» خاتمه‌ی کتاب را به مبحث «التعادل و التراجیح» اختصاص داده است.

شیخ محمدحسن بن عبدالرحیم در کتاب «الفصول فی علم الاصول»، در خاتمه‌ی کتاب مبحث تعارض ادله را مطرح کرده است.

شیخ مرتضی انصاری در کتاب «فرائد الاصول» نیز مانند پیشینیان، خاتمه‌ی کتاب را به بحث «التعادل و التراجیح» اختصاص داده است.

هم‌چنین آخوند ملامحمد کاظم خراسانی در کتاب «کفایة الاصول» این مبحث را در مقصد هشتم مطرح کرده است.^۱

با توجه به این مطالب، صرفاً اختلاف علمای اصول در رابطه با مبحث تعارض، اختلاف سلیقه است. بعضی این مبحث را در شمار سایر مباحث قرار داده‌اند که از پیشینیان، علامه حلی در تهذیب الوصول، تحت عنوان «المقصد الثامن» چنین کرده‌اند.

^۱. «المقصد الثامن فی تعارض الادله و الامارات»

برخی دیگر، آن را تحت عنوان خاتمه مطرح کرده‌اند که از پیشینیان، صاحب معالم و از متأخران، میرزای قمی، صاحب فصول و شیخ انصاری این گونه عمل کرده‌اند. اما در مقایسه‌ی دو عنوان « تعادل و ترجیح » و « تعارض ادله » می‌توان گفت که از جهاتی عنوان دوم به عنوان اول ترجیح دارد، زیرا عنوان نخست از عوارض و احکام عنوان دوم است؛ یعنی ابتدا باید تعارض صورت بگیرد تا پس از سنجش و ارزیابی به تعادل و یا ترجیح میان آنان داوری نمود. (محقق داماد، سید مصطفی، مباحثی از اصول فقه دفتر سوم، ص ۱۲۴) افزون بر آن که، عنوان تعارض در روایت‌های وارده از اهل بیت (ع) آمده است: « الخبران المتعارضان » (احسائی، عوالی اللغالی، ۴/ ۱۳۳).

۲- تعریف، تعارض

۲-۱- معنای لغوی تعارض: تعارض، مصدر باب تفاعل است و باب تفاعل معنای غالبی‌اش مشارکت است که هر دو به صورت فاعلی ظهور می‌یابند و هریک دیگری را نفی و تکذیب می‌کند. واژه‌ی تعارض از « عرض » مشتق است و به معنای ابراز کردن، اظهار و آشکار کردن می‌آید (صفی‌پور، منتهی العرب، ۴/ ۸۱۸) و نیز به معنای پهنا در مقابل طول هم آمده است. (محقق داماد، ص ۱۲۴). هر دو معنا در محل بحث متناسب است؛ زیرا هریک از دو دلیل در مقابل هم ابراز وجود کرده و خود را در مقابل دیگری از نظر حجیت هم عرض و اندازه می‌دانند.

۲-۲- تعریف تعارض در اصطلاح علمای اصول

شیخ انصاری در تعریف تعارض که آن را به مشهور نسبت داده است، می‌فرماید: تعارض عبارت است از ناسازگاری مدلول و مفهوم دو دلیل به گونه‌ی تناقض یا تضاد.^۱ (فرائد الاصول، ۲/ ۷۵۰) بنابراین تعارض براساس تعریف بالا، از اوصاف مدلول دو دلیل محسوب می‌شوند.

^۱ «التعارض هو تنافی مدلولی الدلیلین علی وجه التناقض او التضاد»

در مقابل شیخ انصاری، آخوند خراسانی تعارض را از اوصاف دلیل می‌داند.^۱ این بدین جهت است که موارد جمع عرفی از قبیل ورود، حکومت، تخصیص، تخصص و تقیید را از شمول تعارض خارج کند.

گمان می‌رود جامع‌ترین تعریف در مورد تعارض که همه‌ی اقسام تعارض را دربر بگیرد، این تعریف باشد: «تعارض عبارت است از برخورد مدلول دو یا چند دلیل کامل عرفی در مرحله‌ی جعل و انشاء، اعم از این که قابلیت جمع عرفی بین ادله موجود باشد یا نه» (حسینی، سید محمد باقر، تعارض ادله، ص ۵۶).

۲-۳- تفاوت تعارض با تزاحم

الف- تعریف تزاحم

با توجه به این که تزاحم و تعارض، دارای وجوه اشتراک هستند، ممکن است تصور شود که این دو ماهیت، شبیه یکدیگرند و قواعد حل تعارض درخصوص حل تزاحم احکام نیز جاری است. از این جهت نخست به بیان ماهیت آن پرداخته و سپس اشتراکات و تفاوت‌های آن دو، مورد توجه قرار می‌گیرد.

تزاحم از ماده‌ی «زخم» گرفته شده و به معنای انبوه شدن مردم بر چیزی، به هم فشار آوردن و تنگ گردیدن قوم است. (دهخدا، ۲۶۷/۲۷)

از لحاظ ادبی، تزاحم مانند تعارض از باب، تفاعل است. به این معنا که دو یا چند حکم در عمل، جای یکدیگر را تنگ کرده، خواهان رفع یکدیگر هستند. بنابراین تزاحم در مورد یک حکم هیچ‌گونه معنایی ندارد.

تزاحم در اصطلاح علمای اصول عبارت است از این که هرگاه بین مدلول ادله در مرحله‌ی تشریح و قانون‌گذاری، تدافع و تمناع وجود نداشته باشد ولی در مرحله‌ی امثال و عمل به آن دو در بعضی موارد اشکال پیش آید به این معنا که اجرای هر دو باهم مقدور نباشد و اجرای یکی، مانع از اجرای دیگری باشد. این وضع را تزاحم دو دلیل می‌نامند. (قمی، قوانین الاصول، ص ۲۳۶؛ جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۱۵۰)

^۱. ایشان می‌فرماید: «التعارض هو تنافی الدلیلین او الادله بحسب الدلاله و مقام الاثبات علی وجه التناقض او التضاد حقیقاً او عرضاً.» (کفایة الاصول، ۴۳۷/۲)

ب- وجوه اشتراک تزامم با تعارض

- ۱- در هر دو مورد، اجتماع، هر دو حکم در فعلیت غیر ممکن است؛ یعنی در مقام فرمان برداری از شارع نمی توان هر دو دلیل را امثال و انجام داد. (خویی، اجودالتقریرات، ۲۷۵/۴)
- ۲- تعارض و تزامم هر دو دارای دو حالت اند: تعادل و ترجیح.

ج- وجوه افتراق تزامم با تعارض

- ۱- تعارض، حالت و وضعیت دو دلیل نسبت به یکدیگر است در حالی که تزامم، حالت و وضعیت دو حکم در برابرهم است. از این جهت است که می گویند: «تعارض دلیلی و تزامم حکمین». (محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۴۳۶)
- ۲- تعارض میان دو دلیل، در مرحله ی تشریح و جعل است ولی تزامم میان دو حکم در مرحله اجرا و امثال است. (قمی، ص ۲۶۳)
- ۳- تقدیم یکی از متعارضین بر دیگری، رفع حکم از موضوع آن را موجب می شود ولی در تزامم تقدیم یکی، ارتفاع حکم به ارتفاع موضوع را موجب می گردد؛ مانند نجات یکی از دو غریق، دیگری غرق می شود، بنابراین پس از غرق شدن او، دیگر حکم و جوب نجات غریق وجود ندارد چرا که موضوع حکم (فرد در حال غرق شدن) موجود نیست. حال آن که در باب تعارض، موضوع برای هر دو حکم متعارض وجود دارد و با ترجیح یکی بر دیگری تنها حکم آن دلیل برداشته می شود ولی موضوع آن دلیل وجود دارد. (همو، همانجا)
- ۴- در تزامم، هر دو حکم متزامم دارای ملاک هستند. در حالی که در دو دلیل متعارض، یکی از آنها دارای ملاک نیست. (حیدری، اصول استنباط، ص ۲۲۹)
- ۵- در تزامم برخورد دو دلیل تنها در محدوده ی دو حکم الزامی تحقق می یابد. اما تعارض، تنها به احکام الزامیه اختصاص ندارد؛ بلکه در بعضی مواقع، یک دلیل مستحب با یک دلیل مباح با هم تعارض می کنند. (خویی، مصباح الاصول، ۳۵۲/۳)
- ۶- تفاوت در باب مرجحات: مرجحات باب تعارض عبارتند از ترجیح با دلیلی که تاریخش جدیدتر است، ترجیح به صفات راوی، ترجیح به شهرت، ترجیح به موافقت با کتاب و ترجیح به مخالفت با عامه. در حالی که مرجحات باب تزامم عبارت است از تقدیم دلیل بی بدل بر دلیل بدل دارد، تقدیم واجب مطلق بر واجب مشروط، سبقت زمانی امثال یکی از دو حکم و اهم بودن یکی از طرفین تزامم بر دیگری. (عرب اصفهانی، فاطمه، تزامم و احکام آن، ص ۶۳-۶۶)

۷- تفاوت در راه حل‌ها: در تراحم، اگر یکی از طرفین بردیگری ترجیح داشته، دلیل اهم اخذ می‌شود. اگر طرفین مساوی بودند، همه‌ی فقها متفق القولند که اصل تخییر جاری می‌شود. در حالی که راه حل‌های رفع تعارض عبارتند از: جمع عرفی، تساقط و تخییر. (همو، همان، ص ۶۶-۷۲)

۸- در باب تراحم، غالباً عقل حکم به ترجیح یا تخییر می‌کند. برخلاف باب تعارض که بنا به طریقی بودن جعل امارات مقتضای قاعده، تساقط است و بنابر سببیت، متعارضان، متزاحمان هستند و حکم به ترجیح یا تخییر، شرعی است. (خویی، اجود التقریرات، ۴/۲۷۵)

۹- در تعارض یک دلیل حق است و دلیل دیگر باطل است. ولی در تراحم هر دو دلیل حق است. اما مکلف قادر به انجام هر دو نیست.

۳- اقسام تعارض ادله‌ی لفظی

تعارض به دو قسم تقسیم می‌شود: تعارض بدوی و تعارض مستقر. تعارض بدوی عبارت است از حل تعارض با قواعد جمع عرفی. وجه نامیدن این نوع تعارض به بدوی بدین جهت است که دو دلیل در بدو امر و در نگاه اولیه، تعارض جلوه می‌نماید اما پس از اندک تأملی، عرف به راه حل بسیار آسانی دست می‌یابد و با توجه به این راه حل‌ها به این نتیجه می‌رسیم که واقعاً تعارضی بین ادله وجود ندارد. در تعارض بدوی، میان مدلول دلایل، تنافی به گونه‌ی تناقض و یا تضاد نیست. بلکه برخورد مدلول دو یا چند دلیل ملایم و رفع شدنی است. اما تعارض مستقر در صورتی است که میان مدلول ادله تنافی واقعی به صورت تناقض یا تضاد وجود داشته باشد، به گونه‌ای که قواعد جمع عرفی در آن راه نیابد و یکی از دلایل نسبت به دیگری قرینه نباشد. غالباً مقصود اصولیان از تعارض، همین نوع تعارض است.

۴- شرایط و ویژگی‌های تعارض ادله‌ی لفظی

شرایط تعارض ادله‌ی لفظی بر دو قسم است: یک قسم آن تحت شرایط عمومی بوده و قسم دیگر آن، شرایط اختصاصی نام دارد. وجود شرایط عمومی برای تحقق هر دو نوع تعارض (بدوی و مستقر) ضروری است. تعارض مستقر علاوه بر شرایط عمومی، شرایط اختصاصی نیز دارد که در جای خود به آن پرداخته می‌شود. اما تعارض بدوی شرایط

اختصاصی ندارد، تنها یک ویژگی خصوصی دارد که عبارت است از « حل تعارض با قواعد جمع عرفی »

۴-۱- شرایط عمومی تعارض ادله لفظی

الف- وجود حداقل دو دلیل لفظی: دست کم دو دلیل لفظی برای تحقق تعارض ضرورت دارد.

نسبت به این دو دلیل (یا چند دلیل) باید از سه جهت اطمینان داشت تا در نتیجه، بین آنها تعارض تحقق یابد در غیر این صورت تعارض وجود ندارد. این سه جهت عبارتند از: از جهت سند، از نظر دلالت و از حیث جهت. یعنی ابتدا باید مطمئن شد که دلیل‌های مورد بحث از لحاظ سند مشکلی ندارد، در رابطه با دلالت، باید اجمال و ابهامی در معنا نداشته و رساننده به مفهوم باشد. از نظر جهت هم باید مشخص باشد که واضع، با اراده‌ی جدی لفظ را به کار برده است و از روی تقیّه صادر نشده باشد.

بنابراین، هر کدام از دو دلیل (یا بیشتر) باید واجد شرایط حجیت باشند. به طوری که اگر هر کدام از دو دلیل به تنهایی بیان می‌شدند و تعارض نداشتند، حجیت آنها به طور قطع فعلیت می‌یافت و واجب الاجرا می‌شد. (مظفر، اصول فقه، ۱۸۸/۲)

ب- برخورد دلیل‌ها در مرحله‌ی جعل و انشا (مقام تشریح)

برخورد و تنافی در صورتی به وجود می‌آید که موضوع ادله، امر واحدی باشد. از این رو در حالت « تخصص » بین ادله تنافی وجود ندارد، زیرا شرط وحدت موضوع، مفقود است و موضوعات ادله در این حالت، واحد نیستند.

برخورد دو دلیل در چه قسمتی موجب تعارض است؟ تنافی و برخورد باید در مدلول دلایل محقق شود؛ یعنی تعارض در مرحله‌ی جعل ایجاد می‌شود نه در مرحله‌ی مجعول. منظور از مرحله‌ی جعل و انشا، همان مرحله‌ی تشریح و قانون‌گذاری توسط شارع است مانند جعل وجوب حج و جعل حرمت حج بر مستطیع. اما منظور از مرحله‌ی مجعول، مرحله‌ی فعلیت یافتن حکم در حق شخص معین است.

مظفر در رابطه با این سؤال می‌نویسد: برای تحقق تعارض، باید مدلول‌های ادله با هم منافات داشته باشند و این تنافی می‌تواند در مدلول مطابقی یا تضمینی و یا التزامی باشد. (همان، ص ۱۸۷)

تنافی در مدلول مطابقی: مانند دو دلیلی که یکی بر عدم استحباب قنوت در نافله شفع دلالت دارد و دیگری بر استحباب آن.

تنافی در مدلول تضمینی^۱ و تنافی در مدلول التزامی دو صورت دارد: شرعی و عقلی. تنافی در مدلول التزامی شرعی مانند دلیلی که وجوب قصر را در مسافت چهار فرسخی می‌داند و دلیل گویای وجوب صوم در این مسافت. میان این دو دلیل به خاطر تعدد موضوع، تنافی وجود ندارد، اما دلیل خارجی بر ملازمه‌ی شرعی بین افطار و قصر وجود دارد. سپس دلیل وجوب قصر، التزاماً دلالت بر نفی وجوب صوم دارد و دلیل وجوب صوم، التزاماً دلالت بر نفی وجوب قصر دارد. تنافی در مدلول التزامی عقلی مانند وجوب نفقه که به دلالت التزامی عقلی، دلالت می‌کند بر وجوب مقدمه‌ی آن که کار باشد و اگر دلیلی بر عدم وجوب مقدمه باشد، قهراً به دلالت التزامی، دال بر عدم وجوب ذی المقدمه است. (محقق داماد، ص ۱۲۶)

۴-۲- شرایط اختصاصی تعارض مستقر

این نوع تعارض، علاوه بر شرایط عمومی شرایط اختصاصی نیز دارد که عبارتند از:
 ۴-۲-۱- تنافی به گونه‌ی تناقض یا تضاد باشد.

الف- تناقض: هنگامی است که میان مدلول‌های دو طرف رابطه‌ی سلب و ایجاب باشد؛ مانند آن که یکی از دو دلیل حکم به وجوب دهد و دلیل دیگر حکم به عدم وجوب دهد.

^۱ مانند عامین من وجه در دلیل «أَفْضَلُ صَلَوَاتِكُمْ فِي بُيُوتِكُمْ إِلَّا الْمَكْتُوبَةَ» و دلیل «...قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا تُغْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ عَشْرَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِيهِ تُغْدِلُ مِائَةَ أَلْفِ صَلَاةٍ» (جرعاملی، ۲۷۱/۵)؛ مقتضای اطلاق خبر اول، افضلیت نافله در خانه است و مقتضای اطلاق دوم، افضلیت آن در مسجد الحرام و مسجد النبی (ص) است. پس مورد اجتماع، نافله در آن دو مسجد می‌باشد.

ب- تضاد: هنگامی است که هریک برامری کاملاً مغایر با دیگری دلالت نماید. بدون آن که مضمون یکی، سلب دیگری باشد؛ مانند آن که یکبار دو دلیل بگوید واجب و دلیل دیگری بگوید حرام است. (همانجا)

۴-۲-۲- عدم اجرای جمع عرفی برای رفع تعارض؛ یعنی برخورد دو دلیل به گونه‌ای است که هیچ یک حاضر به سازگاری با دیگری نیست و هر یک دیگری را حقیقتاً و واقعاً تکذیب می‌کند.

در تعارض بدوی، با کم شدن محدوده‌ی شمول یکی از دلایل و پوشش دلیل مقابل در آن محدوده، تنافی برطرف می‌گردد. ولی در تعارض مستقر، عرف تصرف در ظهور یکی از ادله را مجوز نمی‌دهد و حیران و سرگردان می‌ماند که به کدام یک عمل کند. ازاین رو، تصرف در ظهور دلائل و کم کردن محدوده‌ی اعمال آن را تجویز نمی‌کند. (حسینی، ص ۸۲)

۵- موارد تعارض بدوی

موارد تحقق این نوع تعارض عبارت است از حالاتی که روابط بین ادله در آن حالات، عام و خاص، مطلق و مقید، وارد و مورد و حاکم و محکوم باشد.

۵-۱- رابطه‌ی عموم و خصوص: مثلاً پیرامون «ظن» یک دلیل عام وارد شده است که می‌فرماید: «گمان در فهم حقیقت هیچ سودی ندارد»^۱. (نجم/ ۲۸) این آیه دلالت دارد بر این که ظن به طور مطلق اعتبار ندارد. درجایی دیگر می‌فرماید: «هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد، تحقیق کنید...»^۲ (حجرات/ ۶) مفهوم مخالف این آیه این است که ظن حاصل از خبر واحد در صورتی که آورنده‌ی آن عادل باشد حجت است. دراین جا بین این دلیل عام و مفهوم خاص تعارض بدوی وجود دارد. تعارض بدوی از این جهت است که دلیل اول درخصوص عدم اعتبارظن، عام الشمول بوده و ظن حاصل از عادل را نیز شامل می‌شود. اما دلیل دوم، مفهوماً ظن حاصل از خبر واحد عادل را معتبر می‌داند.

^۱. «ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً»

^۲. «ان جانکم فاسق بنباء فتنبتوا»

۲-۵- رابطه‌ی اطلاق و تقييد: و آن در جایی است که واضح لفظ را در یک مورد به صورت مطلق به کار برده و حکم آن را ذکر کرده است و در جای دیگر آن لفظ مطلق را با قیدی همراه و حکم سابق را وضع کرده و از این جهت که حکم دلیل یک بار به موضوع مطلق و بار دیگر به موضوع مقید ناظر است، تعارض پیش می‌آید و مشخص نیست که حکم برای موضوع مقید یا موضوع مطلق است. (قشقای، حسین، شیوه‌ی تفسیر قراردادهای خصوصی در ایران، ص ۲۱۹)

۳-۵- حالت ورود و تخصص بین ادله‌ی لفظی: یکی دیگر از روابط بین ادله، وجود حالت‌های «ورود» و «تخصص» است. به این صورت که یکی از دو دلیل حقیقتاً موضوع دلیل دیگر را رفع کند که به آن «ورود» گویند و حالتی که دلیل لفظی از ابتدا شامل فرد غیرمشمول نباشد «تخصص» می‌نامند. تفاوت این دو در این است که خارج شدن و یا داخل شدن در موضوع، در «ورود» با عنایت به تعبد از شرع و قانون است. اما در تخصص، این خروج، ذاتی و تکوینی و بدون تعبد از شرع محسوب می‌شود. (محمدی، مبنای استنباط حقوق اسلامی، ص ۳۴۸)

۴-۵- رابطه‌ی حکومت: این مورد درجایی است که مدلول یکی از دلائل به منزله‌ی ناظر و مفسر دلیل دیگر است. از مثال‌های معروف این مورد، تعارض قاعده «لاضرر» با قاعده‌ی «تسلیط» است. طبق اطلاق قاعده‌ی تسلیط،^۱ (مجلسی، بحارالانوار، ۱۵۴/۱) مالک حق همه‌گونه استفاده‌ی بهره‌برداری از مال خویش را دارد. اعم از این که این تصرف موجب ضرردیگران باشد یا نباشد. ولی طبق قاعده‌ی لاضرر، هیچ حکم ضروری در اسلام وجود ندارد و کسی حق ندارد به دیگری ضرر برساند. در این دو قاعده می‌بینیم که اطلاق قاعده‌ی تسلیط با اطلاق قاعده‌ی لاضرر تنافی بدوی دارد.

تصرف دلیل حاکم بر دلیل محکوم: تصرف دلیل حاکم بر دلیل محکوم صورت‌های متعدد دارد که در این مقاله عناوین آن ذکر می‌شود: ۱- تصرف در موضوع دلیل محکوم به نحو توسعه. ۲- تصرف در موضوع دلیل محکوم به نحو تضییق. ۳- تصرف در محمول دلیل محکوم به نحو تضییق. (محقق داماد، ص ۱۲۹ و ۱۳۰) آنجا که موضوع دلیل محکوم را توسعه می‌دهد مانند این که یک دلیل بیان می‌کند که «شوهر مکلف به

^۱. «الناس مسلطون علی اموالهم»

دادن نفقه زن است» و دلیل دیگر می‌گوید: «مطلقه رجعیه در ایام عده در حکم زوجه است» در این‌جا دلیل حاکم (دلیل دومی) موجب توسعه موضوع دلیل محکوم (دلیل اول) است. آنجا که دلیل حاکم دایره موضوع دلیل محکوم را محدود و مضیق می‌کند مانند این که یک دلیل بیان می‌کند: «هرگاه بین عدد رکعات شک عارض شد، بنا را برکشیر بگذار.» و دلیل دیگر می‌گوید: هرگاه مأموم در عدد رکعات نماز شک کند ولی امام جماعت شک نداشته باشد، مأموم نباید به شک خود اعتنا کند و هم‌چنین عکس آن. در این‌جا دلیل دوم بر دلیل اول حکومت دارد.^۱

۵-۵- تزامم: یکی دیگر از موارد تعارض بدوی تزامم است. از آن جایی که تزامم و تعارض، دارای وجوه اشتراک هستند، به همین جهت در بدو امر تصور می‌شود که این دو ماهیت شبه یکدیگر و مرادف هم هستند. با این حال باب تزامم نیز همانند موارد ذکر شده، از نمونه‌های تعارض بیرون است؛ چراکه دو حکم متزامم به گونه‌ای هستند که امثال هر یک متوقف بر مخالفت با دیگری است؛ یعنی با امثال هر یک، امثال دیگری موضوعاً منتفی می‌شود. بنابراین تعارضی در کار نیست.

۵-۶- تعارض دلیل ناسخ و منسوخ: آیا نسخ می‌تواند یکی از موارد تعارض بدوی باشد؟ علمای اصول از نسخ به منزله یکی از موارد تعارض بدوی حرفی نزده‌اند؛ چراکه در اثر بروز حالت نسخ بین ادله، تنها یکی از ادله اعتبار دارد و دیگری در عرض دلیل ناسخ عرض اندام نمی‌کند و در نتیجه، تعارضی وجود ندارد. از طرف دیگر، یکی از شرایط تحقق تعارض ادله، این است که هر دو دلیل واجد شرایط حجیت باشند. در این حالت تنها یک دلیل اعتبار و حجیت دارد. پس تعارض ایجاد نمی‌گردد. (حسینی، تعارض ادله، ص ۸۹)

۶- موارد تعارض مستقر یا پایدار

تعارض مستقر در مواردی بروز می‌نماید که با استفاده از قواعد جمع عرفی، نتوان تنافی را رفع کرد. برای این نوع تعارض، دو صورت کلی وجود دارد:

۱. مثال برای صورت سوم عبارت است از حاکمیت ادله‌ی عناوین ثانویه مانند: «یریدالله بکم الیسر ولا یریدبکم العسر» (بقره/ ۱۸۵) و «ماجعل علیکم فی الدین من حرج» (حج/ ۷۸) و «لاضرر ولاضرار» بر ادله‌ی اولیه مانند: «الوضو واجب»، «الصوم واجب» «الحج واجب».

۶-۱- حالتی که دلایل متعارض هیچ ترجیحی بر یکدیگر ندارند: در این حالت، بین ادله متعارض، تساوی حاکم است. این حالت از تعارض را در علم اصول، حالت «تکافؤ» یا «تعادل» متعارضان می‌گویند که موضوع آنها غالباً احادیث متعارض است.

۶-۲- حالت ترجیح یکی از ادله بر دیگری: مرجح ممکن است داخلی (مرجحات سندی و متنی) یا خارجی (شهرت فتوایی، مخالفت و یا موافقت حدیث با اصل) باشد. برای نمونه، ممکن است میان دو روایت تعارض و تنافی حاصل گردد اما یکی از این دو روایت موافق با احتیاط، کتاب و سنت قطعیه باشد و دیگری مخالف باشد خواه این دو روایت از یک مرکز سرچشمه گرفته باشند و خواه از دو مرکز مجزا. برپایه‌ی همین موافقت بامرجح، دلیل موافق بردیگری ترجیح دارد.

۷- نمونه‌های تعارض

هدف از گشودن این عنوان، برشمردن نمونه‌های تعارض از جهات مختلف است که در مسأله‌ی رفع تعارض به آن پرداخته می‌شود.

۱- تعارض میان ادله‌ی فقهاتی

۲- تعارض میان ادله‌ی اجتهادی

۳- تعارض ادله‌ی فقهاتی با ادله‌ی اجتهادی

۴- تعارض در موضوعات

۵- تعارض استصحاب با اماره‌ی قانونی

۶- تعارض استصحاب با اماره‌ی قضایی

۷- تعارض ادله‌ی قانونی

۸- تعارض ادله‌ی قرار دادی

۹- تعارض ادله‌ی قضایی

۱۰- تعارض سایر موارد

گفتار دوم: شیوه‌های حل تعارض

علم اصول فقه، خاستگاه اصلی قواعد حل تعارض است، علمای اصول این قواعد را در

هر دو نوع تعارض، ذکر کرده‌اند که به آن پرداخته می‌شود:

۱- راه حل رفع تعارض بدوی

از نظر علمای اصول، تعارض بدوی، در واقع تعارض نیست، در نتیجه، تقیید، تخصیص، ورود و حکومت را از مصادیق تعارض نمی‌شمارند (خویی، مصباح الاصول، ۳/۳۴۷)؛ زیرا جمع بین دلایل، عرفاً امکان پذیر است.

حل تعارض بدوی تحت یک قاعده کلی به نام جمع عرفی قرار دارد. بنابراین قبل از پرداختن به مصادیق و مجاری اعمال آن، ضرورت دارد تا پیرامون مفهوم این قاعده بررسی اجمالی داشته باشیم. از عبارت «الجمع مهمامکن اولی من الطرح» چنین برداشت می‌شود که قدرمتقین از قاعده در مورد متعارضین، «جمع عرفی» است که شیخ انصاری آن را «جمع مقبول» نامید و منظورش مقبول نزد عرف است نه جمع تبرعی. (مظفر، ۲۰۵)

در رابطه با جایگاه این قاعده، نظرات برخی از متفکران اصول را از نظر می‌گذرانیم: شهید صدر در بیان مفهوم قاعده‌ی جمع عرفی می‌فرماید: «حاصل قاعده‌ی مذکور آن است اگر تعارض در نظر عرف مستقر نباشد، بلکه یکی از دو دلیل، قرینه بر تفسیر مقصود شارع از دلیل دیگر باشد، جمع میان دو دلیل واجب است. بدین گونه که دلیل دیگر بر طبق قرینه تأویل شود^۱...» (دروس فی علم الاصول، ص ۴۴۸-۴۴۹). از دیدگاه ایشان، وجه منطقی تقدم قاعده‌ی جمع عرفی بر قواعد حل تعارض مستقر، آن است که تا وقتی در حل تعارض بین دو دلیل، با استفاده از قواعد جمع عرفی می‌توان مشکل تعارض را رفع کرد پای قواعد دیگر به میان نمی‌آید. یعنی قاعده‌ی مزبور بر سایر قواعد مقدم است. با تمسک به قاعده‌ی جمع عرفی، به هر دو دلیل می‌توان عمل کرد. اگرچه محدوده‌ی شمول یک دلیل بر اثر تأثیر از دلیل دیگر تغییر می‌کند و این را واضح لفظ خواسته است.

مظفر در مورد قاعده‌ی جمع عرفی می‌فرماید: «به این جمع عرفی، مقدم داشتن نصّ بر ظاهر و اظهر بر ظاهر، ملحق می‌شود؛ چراکه اینها همه از یک بابند». (اصول فقه، ۲۰۶) اگرچه تقدیم نصّ بر ظاهر و اظهر بر ظاهر را به جای ملحقات جمع عرفی، از نتایج اجرایی جمع عرفی بدانیم بهتر است.

^۱ در نتیجه به هر دو دلیل عمل خواهد شد و دیگر نوبت به طرح یکی از آن دو دلیل یا هر دو نمی‌رسد.

هم‌چنین آخوند خراسانی در رابطه با جمع عرفی می‌فرماید: «اگر یکی از دو دلیل قرینه‌ای بر تصرف در معنای الفاظ دلیل دیگر باشد از قبیل تعارض ظاهر با نصّ یا ظاهر با اظهر مثل تعارض عام با خاص و مطلق با مقید. یا مثل آن دو از مواردی که یکی از دو دلیل، نصّ یا اظهر و دیگری ظاهر باشد تعارض در این موارد نمی‌باشد؛ زیرا عرف بنابراین می‌گذارد که دلیل نصّ یا اظهر قرینه‌ای بر تصرف در دلیل دیگر است.» (کفایه‌الاصول، ص ۴۹۸)

۲- نمونه‌ها و مجاری اعمال جمع عرفی

از قاعده‌ی جمع عرفی، قواعد فرعی منشعب می‌گردد که به آن، موارد و مجاری اعمال قاعده‌ی جمع عرفی می‌نامند و مهم‌ترین این موارد از نظر علمای اصول، به شرح زیر است:

۲-۱- قاعده‌ی تخصص: در تخصّص به دلیل این که موضوع دو حکم به کلی با یکدیگر متفاوت است، در نتیجه تعارضی پدید نخواهد آمد. برای نمونه، اگر خمری تبدیل به سرکه شده باشد در این جا دلیلی که می‌گوید سرکه حلال است با دلیلی که می‌گوید خمر حرام است، این دو دلیل به ظاهر متعارض‌اند؛ زیرا سرکه‌ی موجود همان خمر سابق است. اما وقتی دقت شود این تعارض مرتفع می‌شود؛ زیرا آنچه در لسان دلیل حرام شده خمر است. پس سرکه تخصصاً از خمر خارج است.

۲-۲- قاعده‌ی تقدم دلیل وارد بر دلیل مورود: تقدم امارات بر اصول عملیه از باب تقدم وارد بر مورود است. مثلاً اصل برائت عقلی در موردی که حکم مسأله از جانب شارع اسلام بیان نشده، قابلیت اجرایی دارد. حال چنان چه خبر واحدی از جانب شارع در مورد مسأله‌ای رسیده باشد، این خبر واحد از نظر شارع بیان مسأله تلقی می‌شود و موضوع اصل برائت عقلی که «عدم بیان» است منتفی خواهد شد. بنابراین اماره‌ی شرعی بر اصل برائت عقلی وارد است.

۲-۳- قاعده‌ی تقدم دلیل خاص بر دلیل عام: تعارض عام و خاص از نظر زمان بر چهار نوع است؛ زیرا یا تاریخ ورود هر دو معلوم است و یا مجهول و فرض اول بر سه قسم است؛ زیرا یا هم زمان صادر شده‌اند و یا عام مقدم و خاص مؤخر است و یا برعکس. بنابراین مجموعاً بر چهار نوع است.

۲-۳-۱- موردی که تاریخ ورود هر دو معلوم است: در صورتی که تاریخ ورود هر دو معلوم باشد، سه صورت متصور است:

۲-۳-۱-۱- هرگاه عام و خاص هم زمان باشند، در آن صورت خاص موجب تخصیص عام می‌شود؛ مثلاً ۴۴۵ قانون مدنی آمده است که: «هریک از خيارات بعد از فوت منتقل به وارث می‌شود» و در ماده‌ی ۴۴۶ آمده است که: «خيار شرط ممکن است به قيد مباشرت و اختصاص به شخص مشروط له قرار داده شود در این صورت منتقل به وارث نخواهد شد.» در این دو دلیل که وضع آنها هم زمان می‌باشد، ماده‌ی ۴۴۶ مخصص ماده‌ی اول است.

۲-۳-۱-۲- عام برخاص مقدم باشد. این خود دو صورت دارد: یا زمان عمل به عام پیش از ورود خاص فرا رسیده است یا خیر، اگر صورت اول باشد، خاص مؤخر ناسخ عام مقدم خواهد بود و اگر صورت دوم باشد، خاص مؤخر را مخصص عام می‌دانند؛ مثلاً در یک دلیل قانونی آمده باشد: «هرکسی حق داد در معاملات دولتی شرکت کند» و در ماده‌ی دیگر بگوید: «وزرا و نمایندگان مجلس از شرکت در معاملات دولتی ممنوعند.» در این جا اگر قانون ممنوعیت پس از فرا رسیدن اجرای قانون اول باشد، ناسخ آن خواهد بود و اگر پیش از فرا رسیدن زمان اجرای آن باشد، مخصص آن خواهد بود.

۲-۳-۱-۳- خاص مقدم بر عام باشد. در این جا بین صاحب نظران اختلاف است که آیا خاص، مخصص عام است یا عام ناسخ خاص است که به مرحله‌ی اجرا درآمده است؟ شیخ طوسی و سید مرتضی قائل به نسخ هستند. بیشتر علمای اصول معتقدند که خاص مقدم، عام مؤخر را تخصیص می‌زند. نظر سوم معتقد است که در این جا باید توقف و به مرجحات رجوع کرد. (محمدی، ص ۱۱۸)

۲-۳-۲- صورتی که تاریخ ورود هر دو مجهول باشد. در این فرض سه صورت متصور است:

۲-۳-۲-۱- در صورتی که جهل به تاریخ هر دو داشته باشیم. آخوند خراسانی قائل به تساقط هر دو و رجوع به اصول عملیه است. اما صاحب معالم قائل به تخصیص است.

۲-۳-۲-۲- هرگاه تنها تاریخ عام مجهول و تاریخ خاص معلوم باشد، در این جا با اجرای اصل تأخر حادث، عام را مؤخر فرض کرده و آنچه را که در فرض معلوم بودن

تاریخ هردو مقدم بودن تاریخ خاص برعام گفته شد، این جا نیز جاری است یعنی بین علمای اصول اختلاف نظر وجود دارد.

۲-۳-۲-۳- تنها تاریخ خاص مجهول باشد و تاریخ عام معلوم، در این جا نیز با اجرای اصل تأخر حادث، خاص را مآخر فرض می‌کنیم و آن را مخصّص عام می‌گیریم. (همان جا)

۲-۴- **قاعده‌ی تقدم دليل حاکم بر دليل محکوم:** هرگاه دلیلی بر دلیل دیگر ناظر و مفسر باشد، دلیل ناظر را حاکم و دلیل منظور را محکوم می‌گویند و دلیل حاکم به دلیل ناظر بودن و مفسّر بودنش بر دلیل محکوم مقدم است. بدین صورت، تعارض بدوی مرتفع می‌شود. این تقدم تفاوتی ندارد؛ چه به نحو تصرف تفسیری باشد و چه به نحو توسعه و تضییق در موضوع دلیل محکوم. نحوه‌ی تصرف تفسیری مانند این که قاعده‌ی لاضرر حکم قاعده‌ی تسلیط را تفسیر کرده و نشان می‌دهد که هر تسلط و تصرفی جایز نیست بلکه آن تصرفی جایز است که ضرری نباشد. (شیخ انصاری، مکاسب، ۲۷۹/۳)

۲-۵- **قاعده‌ی تقدم دليل مقید بر دليل مطلق:** مثلاً در یک روایت آمده: «ربا حرام است» و در روایت دیگر، مطلب دیگری آمده است.^۱ در این جا بین دو روایت تعارض بدوی وجود دارد. اما با حمل مطلق بر مقید تعارض رفع می‌گردد و معنای دو روایت این گونه می‌شود: ربا به غیر از مورد پدر و فرزند، حرام است. بنابراین تمام تعارضات بدوی و ناپایدار با یکی طرق پنج‌گانه یاد شده، رفع می‌گردد.

۳- راه حل رفع تعارض مستقر

برای دو دلیل متعارض سه حالت متصور است: یا هر دو قطعی الصدوراند، یا ظنی الصدور و یا صدور یکی قطعی و دیگری ظنی است. در مورد دو دلیل قطعی الصدور باید گفت که وقوع تعارض، ثبوتاً ممکن نیست و هرگاه در مرحله‌ی اثبات با دو دلیل قطعی الصدور متعارض مواجه شویم، بایستی از هر دو ظهور صرف نظر و هر دو دلیل را کالعدم فرض کرد و به دلیل دیگر یا اصل عملی پنابرد. اگر یکی از دو دلیل، ظنی و

۱. «لاریا بین الوالد و الولد»

دیگری قطعی الصدور باشند، دلیل قطعی الصدور مقدم خواهد شد. (خویی، مصباح الاصول، ۴۰۳/۳) اما اگر دو دلیل ظنی الصدور باشند، در این جابحث از قواعد اولیه و ثانویه‌ی حل تعارض ادله مطرح می‌شود. (همان‌جا)

۳-۱- مقتضای قاعده‌ی اولیه عقلی در مورد ادله‌ی متعارض

پیرامون حجیت امارات دو مبنای اصولی وجود دارد: مبانی طریقیّت و مبنای سببیت. بنا بر مبنای طریقیّت، در صورتی که دو روایت در فرض تعادل، تعارض مستقر داشته باشند، مشهور معتقد به تساقط دو دلیل است؛ زیرا اگر دلیل بر حجیت اماره لّبی باشد مانند؛ اجماع، حکم عقل، بنای عقلا، سیره و همانند آن، شامل صورت متعارضان نمی‌شود؛ زیرا نمی‌توان به اطلاق و یا عموم دلایل لّبی تمسک داشت، بلکه دلایل لّبی فقط در محدوده‌ی قدر متیقن واجد اعتبار و مورد تمسک قرار می‌گیرند و قدر متیقن از شمول دلیل لّبی، همان صورت عدم تعارض است، پس در صورت تعارض، مقتضای شمول موجود نیست؛ یعنی بنای عقلا بر این نیست که به ظاهر کلامی عمل نمایند که معارض دارد، پس تعارض موجب اجمال و سقوط دو دلیل می‌گردد.

اگر دلیل حجیت اماره، لفظی باشد مثل آیه‌ی نبأ در این صورت نیز شامل تعارض نمی‌شود؛ زیرا اگر چه هر یک از دو دلیل با قطع نظر از تعارض، مشمول ادله حجیت‌اند. اما با توجه به معارضه، نه هر دو می‌توانند حجّت باشند و نه یکی از آنها. اما هر دو، به این جهت که حجیت و تعبد به ثبوت هر دو با هم مستلزم تعبد شارع به ثبوت متناقضان یا ضدان و کاشفیت آنها از ثبوت متناقضان یا ضدان است. این امر آشکارا محال است. بنابراین دلیل حجیت نمی‌تواند هر دو را شامل شود. اما یکی از آنها، به این دلیل که اگر دلیل حجیت تنها یکی را شامل شود لازمه‌ی آن، ترجیح بلامرجع است؛ زیرا هیچ کدام از لحاظ صلاحیت حجیت، بردیگری برتری ندارد. بنابراین ادله حجیت، هیچ کدام از متعارضان را نمی‌تواند شامل شود و همین معنای اصل تساقط متعارضان است. (محقق داماد، ص ۱۳۹)

مطابق با نظریه‌ی مشهور، نظریه‌ی آخوند خراسانی، میرزایی نائینی، محمدرضا مظفر، آیت‌ا. خویی، اما م خمینی(ره) و سید محمد باقر صدراست. (حسینی، ص ۱۰۴) در مقابل نظریه‌ی مشهور، گروهی هستند که قائل به تخییر هستند. کلینی و شیخ طوسی، از جمله طرفداران نظریه‌ی تخییر هستند. (طوسی، العده، ۳۷۸/۱) البته کلینی به توقف بیشتر

تکیه می‌کند تا تخییر. اما شیخ طوسی معتقد است در صورتی که قرنی‌های برصحت یا وجهی بر ترجیح یکی از دو خبر متعارض نبود، عمل به هر دو خبر جایز است و در صورت امکان نداشتن جمع بین دو خبر، فرد در عمل به هر کدام از آن دو مخیر است.

استدلال قائلین به تخییر

قائلین به تخییر استدلال کردند به این که میان دودلیل، تعارض پیش نمی‌آید مگر هنگامی که هر یک از آن دو دلیل، دارای شرایط حجیت باشند و بیشترین چیزی که تعارض را ایجاد می‌کند این است که یکی از آن دو - لاعلی التعیین - بر آن حجیت فعلی که در واقع دارد، باقی می‌ماند و چون تعیین آن امکان ندارد پس ناگزیر باید میان آن دو تخییر باشد.

مظفر به این استدلال، پاسخ میسوطی داده است. (مظفر، ص ۱۹۸-۲۰۰) ولی در این مقاله به دلیل محدودیت، از آوردن آن صرف نظر می‌شود.

مقتضای قاعده‌ی اولیه بنا بر مبنای سببیت، سه دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: قائل به تخییر است؛ زیرا بنا بر سببیت از آن جایی که عمل به مفاد هر دو دلیل واجد مصلحت است، طبعاً باید قائل به تخییر عقلی شد.

دیدگاه دوم: قائل به تساقط است؛ زیرا دلیل حجیت شامل هر دو دلیل متعارض نمی‌شود، چون تشریح دو حکم متناقض محال است و ترجیح یکی بر دیگری نیز به دلیل آن که ترجیح بلامرّجّ است، ناپسند خواهد بود، در نتیجه هر دو طرف به سبب عدم دلیل از اعتبار ساقط می‌شوند.

دیدگاه سوم: تفصیل، یعنی در برخی موارد تخییر و در مواردی نیز، تساقط حاکم است یعنی بر حسب فروض و احتمالات، مختلف می‌شود. (محقق داماد، ص ۱۴۳-۱۴۴)

۲-۳- قاعده‌ی شرعی در مورد ادله‌ی متعارض

اگر چه حکم عقل در مورد تعارض ادله، تساقط است اما از نظر شرع مقدس برای رفع تعارض ادله، راه حل‌هایی ارائه شده که بدون هرگونه اشکال منطقی است. به این راه حل‌ها «اخبار علاجیه» می‌گویند. مفاد آن برجها ترحیح و حکم به تخییر در صورت فقدان مرّجّ مشتمل است. بنابراین قاعده‌ی شرعی در ادله‌ی متعارض باید در

دو حالت «وجود مرجح» و «فقدان مرجح» مورد بررسی قرارگیرد که در این مقاله فقط حکم این دو حالت را نوشته و از ذکر مرجحات صرف نظر می شود.

حالت وجود مرجح: در صورت وجود جهات ترجیح در یکی از ادله، طبق مفاد قاعده‌ی شرعی در ادله متعارض آن دلیل بر دیگری ترجیح می‌یابد و با این تقدم، تعارض برطرف می‌گردد. (شیخ انصاری، فرائد الاصول، ص ۷۸۳)

حالت فقدان مرجح: قاعده‌ی شرعی حل تعارض درحالتی که دو خبر متعارض هیچ گونه ترجیحی بر یکدیگر ندارد، تخییر است. روایت‌های بسیاری برای بیان حکم این مورد ذکر شده که اثبات کننده‌ی تخییر است.^۱

قواعد حل تعارض در سایر ادله

۱- **تعارض دو دلیل قطعی:** این فرض در غیر از مورد نسخ، محال است؛ زیرا اگر یکی از دو دلیل قطعی باشد قطعاً دلیل دیگر نادرست است. اما در بحث نسخ امکان تعارض دو دلیل قطعی پذیرفته است که یکی نسخ و دیگری منسوخ خواهد بود و در نتیجه، دلیل ناسخ مقدم بر دلیل منسوخ است.

۲- **تعارض بین دلیل قطعی و دلیل علمی:** در این فرض دلیل قطعی مقدم بر دلیل علمی (ظن) است؛ زیرا حجیت قطع ذاتی بوده درحالی که دلیل علمی ظن آور است و قطع بر ظن ترجیح دارد. مثلاً قاضی می‌داند که فلانی قاتل نیست، اما او خود اقرار به قتل می‌کند. در این صورت اقرار که از ظنون خاص بوده و از نظر شارع معتبر شناخته شده است، چون در برابر قطع قاضی قرا گرفته است اعتبار ندارد.

۳- **تعارض میان انواع امارات:** در تعارض بین انواع امارات صورت‌های گوناگون متصور است:

^۱ برای نمونه به یک حدیث اشاره می‌شود: روایت علی بن مهزیار: قال: «قرأت فی کتاب لعبدالله بن محمدالی ابی الحسن (ع) اختلف اصحابنا فی روایتهم عن ابی عبدالله (ع) فی رکعتی الفجر فی السفر فروی بعضهم ان صلّهما فی المَحْمِل و رَوَى بعضهم ان لا تُصلّهما إِلَّا علی الأَرْضِ فَأَعْلَمَنِي كَيْفَ تَصْنَعُ اَنْتَ لِأَقْتَدِي بِكَ فِي ذَالِك؟ فَوَقَّعَ (ع): مُوسَّعٌ عَلِيكَ بِأَيِّهِ غَمِلْتُ». (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۲۸/۳) از این روایت نیز استفاده می‌شود که در صورت تعارض دو روایت معتبر، وظیفه‌ی تخییر است.

۳-۱- تعارض بین ظاهر دو آیه از قرآن

۳-۱-۱- اگر بین دو آیه نسبت عام و خاص یا اطلاق و تقييد برقرار باشد، تعارض بین آنها از نوع تعارض بدوی بوده و راه حل تعارض بدوی جاری می‌شود.

۳-۱-۲- اگر بین دو آیه نسبت عام و خاص یا اطلاق و تقييد برقرار نباشد و یا این که تخصیص و تقييد ممکن نباشد، راه حل رفع تعارض، رجوع به تاریخ نزول آیه‌ها است؛ یعنی هر کدام مؤخر بوده ناسخ و آیه‌ای که قبل از آن نازل شده منسوخ می‌باشد.

۳-۱-۳- اگر تاریخ نزول هیچ کدام مشخص نباشد و یا تقدم و تأخر آن دو معلوم نباشد، مکلف در عمل به ظاهر هر یک از آن دو مختیر است.

۳-۲- تعارض بین قرآن و خبر واحد: در این فرض، ترجیح با ظاهر آیه است چرا که قرآن قطعی الصدور و خبر واحد ظنی الصدور است و بدیهی است که قطعی الصدور بر ظنی الصدور مقدم است.

۳-۳- تعارض میان خبر واحد و اجماع منقول: در این نوع تعارض، رجحان با خبر واحد است؛ زیرا کاشفیت خبر واحد از قول امام مستند به حسن است در حالی که کاشفیت اجماع منقول از قول امام مستند به حدس است و حسن بر حدس مقدم است.

۳-۴- تعارض میان ظاهر قرآن و اجماع منقول: در این فرض، ظاهر قرآن بر اجماع منقول ترجیح داشته و مقدم است. زیرا قرآن قطعی الصدور است و اجماع منقول ظنی الصدور است.

۳-۵- تعارض بین دو اجماع منقول: این فرض دو صورت دارد:

۳-۵-۱- یکی از دو اجماع، مفادش مخالف با مذهب عامّه است: در این صورت این اجماع مقدم است بر اجماعی که موافق با مذهب عامّه است؛ زیرا در اجماع موافق با عامّه احتمال تقيّه وجود دارد.

۳-۵-۲- این که دو طرف اجماع مثل هم باشند؛ یعنی مثلاً هر دو مخالف عامّه یا هر دو موافق عامّه باشند در این صورت حکم تخییر جاری می‌گردد.

۳-۶- تعارض بین دو خبر واحد

قابل ذکر است که عمده ترین مبحث اصولیین در باب تعارض ادله، تعارض بین اخبار و روایات آحاد است؛ زیرا تعارض بین دو خبر متواتر همانند دو دلیل قطعی مفهوم ندارد. راه حل آن گذشت.

۴- تعارض دلایل لفظی به اعتبار نحوه‌ی استنباط معنی از دلیل

دلیل لفظی از جهت نحوه‌ی استنباط معنی از دلیل، به دو قسم تقسیم می‌شود: دلیل مفهومی و دلیل منطوقی، حال ممکن است که دلیل مفهومی با مفطوقی تعارض کند. هم‌چنین ممکن است دو مفهوم یا دو منطوق با یکدیگر تعارض داشته باشند.

۴-۱- تعارض مفهوم موافق با منطوق: هرگاه بگویند: «هیچ فاسقی را گرامی مدار

مگر این که خدمتکار دانشمند باشد» در این نمونه، جمله‌ی «هیچ فاسقی را گرامی مدار» عام است و جمله‌ی «مگر این که خدمتکار دانشمند باشد» مخصص است. مفهوم موافق آن عبارت است از: «وقتی خدمتکار دانشمند، فاسق باشد باید او را گرامی داشت، به طریق اولی دانشمند فاسق را نیز باید گرامی داشت.»

تعارض مفهوم موافق با جمله‌ی عام در مورد دانشمند فاسق است. در این صورت مطابق منطوق عام نباید فاسق را گرامی داشت چه دانشمند باشد و چه غیر دانشمند و بر طبق مفهوم موافق مخصص، دانشمند فاسق را باید گرامی داشت. در چنین صورت به کدامیک از مفهوم موافق مخصص یا منطوق عام باید عمل کرد؟ کدامیک بر دیگری مقدم است؟

تمام علمای اصول معتقدند که مفهوم موافق به طریق اولویت، عام را تخصیص می‌دهد. بنابراین معنای کلام چنین می‌شود: «هیچ فاسقی را گرامی مدار مگر این که خدمتکار دانشمند باشد یا خودش دانشمند باشد». (محمدی، همان، ص ۱۱۳)

دلیل تقدم مفهوم موافق بر منطوق (در صورت تعارض) با رجوع به تعریف مفهوم موافق مشخص می‌شود، در تعریف مفهوم موافق گفته شده که وقتی علت حکم در مفهوم از علت حکم در منطوق شدیدتر باشد آن مفهوم را مفهوم موافق از نوع قیاس اولویت می‌نامند. شدت علت حکم در مفهوم موافق سبب می‌گردد تا اگر منطوق کلام با آن تعارض کند معنای ناشی از مفهوم موافق را به خواست و اراده‌ی واضع لفظ پیوند داده و اراده‌ی ایجاد آن قطعی‌تر از اراده‌ی ایجاد منطوق دانسته شود و از این رو معنا را بر منطوق کلام ترجیح می‌دهند.

۴-۲- تعارض دو مفهوم یا دو منطوق: در تعارض دو مفهوم با یکدیگر، اگر یکی

مفهوم مخالف و دیگری مفهوم موافق باشد، مفهوم موافق بر مفهوم مخالف برتری دارد؛

زیرا وقتی منطوق بر مفهوم مخالف برتری داشته باشد مفهوم به طریق اولی بر مفهوم مخالف مقدم است.

اگر دو مفهوم نیز از یک نوع باشند، مثلاً هر دو مفهوم مخالف یا موافق باشد و همچنین اگر دو منطوق با هم معارضه کنند و ظهور لفظی یکی از دیگری قوی تر نباشد آنگاه باید از دلالت لفظی کلام دست برداشت و رو به ابزارهای غیر لفظی آورد با توجه به این ابزارها یکی از دو دلیل بر دیگری ترجیح داده می‌شود. این جا همان حالتی است که گفته می‌شود، ابزار و دلالت لفظی برای رفع تعارض راهگشا نیست.

۵- قواعد حل تعارض قواعد فقهی با یکدیگر: گاهی در میان دو قاعده فقهی نسبت به شمول آنها در یک مورد، تعارض پیش می‌آید که در موارد غیرمستقر، حل و در موارد مستقر، تساقط می‌کنند و فقیه به اصل عملی موجود مراجعه می‌نماید. در این جا به دو نمونه اشاره می‌شود:

۵-۱- تعارض قاعده‌ی تلف مبیع قبل از قبض با قاعده‌ی تلف در زمان خیار

مختص: این صورت از موارد تعارض غیر مستقر است چون قاعده تلف در زمان خیار نسبت به قاعده‌ی تلف مبیع قبل از قبض و یا بعد از آن عام است و قاعده‌ی تلف قبل از قبض، خاص است و عام به موجب خاص تخصیص خورده فقط قاعده‌ی تلف قبل از قبض جاری خواهد بود. (شیخ انصاری، فرائد الاصول، ص ۲۴۸)

۵-۲- تعارض قاعده‌ی لاضرر با قاعده‌ی تسلیط: نسبت منطقی میان مفاد

قاعده‌ی تسلیط و قاعده‌ی لاضرر، عموم و خصوص من وجه است؛ زیرا مفاد قاعده‌ی تسلیط آن است که مالک حق دارد هرگونه تصرفی در ما یملک خود اعمال نماید خواه به دیگری ضرر وارد گردد یا خیر. مفاد قاعده‌ی لاضرر آن است که حکم ضرری در شرع اسلام منتفی است، خواه حکم مالکیت باشد خواه غیر آن. این دو قاعده در بسیاری از موارد هیچ گونه اصطکاکی با یکدیگر ندارد ولی در موردی که تصرف شخص مالک در ملک خود موجب اضرار به غیر باشد با یکدیگر متعارضند که برای راه حل آن سه صورت متصور است:

الف- اگر مالک در مالش تصرف نکند، به او ضرر وارد می‌شود. این قسم از موارد آشکار و برجسته‌ی تعارض بین قاعده‌ی تسلیط و لاضرر است؛ چرا که اگر مالک در

مالش تصرف کند به دیگری ضرر وارد ساخته است و قاعده‌ی لاضرر، او را از تصرف در مالش باز می‌دارد اما اگر در مالش تصرف نکند خودش ضرر می‌بیند، پس هم قاعده‌ی تسلیط به او اجازه تصرف می‌دهد و هم قاعده‌ی لاضرر او را از وارد ساختن ضرر به خود وا می‌دارد. در این صورت قاعده‌ی تسلیط حاکم است. (محقق داماد، ص ۱۹۶)

برخی از فقها گفته‌اند: در چنین موردی که با عدم تصرف، زیان متوجه مالک می‌شود، قاعده‌ی لاضرر با قاعده‌ی تسلیط تعارض می‌کند و هیچ یک بر دیگری امتیاز ندارد از این‌رو، آن دو پس از تعارض تساقط می‌کنند و از اعتبار ساقط می‌شوند. (ابراهیمی‌فر، درس‌هایی از قواعد فقه، ص ۱۶۲)

ب- تصرف نداشتن مالک در ملک موجب ضرر برای خودش نبوده و نفعی عایدش نمی‌گردد. این قسم اختلافی است: جمعی به حاکمیت قاعده‌ی تسلیط عقیده دارند و برخی دیگر به حاکمیت قاعده لاضرر معتقدند و برای حکومت قاعده‌ی تسلیط، وجهی قائل نیستند. (محقق داماد، ص ۱۹۶)

حاکمیت قاعده‌ی تسلیط بدین جهت است که چون در صورت عدم تصرف، مالک از منافع مالش محروم می‌گردد و عدم منفعت، خود نوعی ضرر است و به حکم قاعده‌ی لاضرر باید از آن جلوگیری کرد، به علاوه قاعده‌ی تسلیط نیز به او اجازه می‌دهد که در مالش تصرف کند.

ج- تصرف نداشتن مالک در ملک خودش، نه ضرری به او متوجه می‌گردد و نه منفعتی از او سلب می‌گردد. در این صورت، همه‌ی فقها بالاتفاق معتقدند که قاعده‌ی لاضرر بر قاعده‌ی تسلیط حاکم و مقدم است. (همان‌جا) چون به حکم قاعده‌ی لاضرر باید جلوی تصرف ضرری گرفته شود و در مقابل، اگر مالک از تصرف در مال خویش باز ایستد، نه ضرری به او متوجه می‌گردد و نه از فایده و منفعتی محروم می‌شود. این مورد را می‌توان بر داستان سمره بن جندب تطبیق داد؛ چراکه سمره بن جندب با نحوه‌ی تصرف خود به دیگری ضرر می‌رساند و آن نحوه تصرف برای او سودمند نبود و عدم آن ضرری در پی نداشت؛ چراکه پیامبر (ص) به او فرموده بودند که به جای درختش در جای دیگر به او درختی می‌دهند و حتی حاضر بودند بیش از یک درخت به او ببخشند. اما سمره بر حرف خود پای می‌فشرد و از قبول پیشنهاد پیامبر (ص) خودداری کرد.

۵-۳- تعارض میان بیّنات

۵-۳-۱- تعارض میان دو بیّنه: هرگاه مفاد شهادت شهود یکی از اصحاب دعوی با مفاد شهادت شهود طرف دیگر دعوی اختلاف داشته باشد و شهادت شهود هر دو طرف واجد شرایط قانونی باشد، حالت تعارض بیّنات حاصل می‌شود. (محقق داماد، ص ۱۷۵) برای حل تعارض میان دو بیّنه سه دیدگاه وجود داد:

الف- اساساً بین بیّنه‌ی مدّعی و مدّعی علیه تعارض وجود ندارد؛ زیرا از مدعی علیه بیّنه قبول نمی‌شود بلکه سوگند به عهده‌ی اوست؛ «البینه... والیمین علی من انکر». (آشتیانی، محمد حسن، کتاب القضا، ص ۱۰۴-۱۰۸)

ب- باید همانند دو خبرمتعارض عمل گردد. صاحبان این نظریه در استدلال خود می‌گویند: نصوص شرع در باب شهادت؛ دلالت ندارد که از مدّعی علیه شهادت شنیده نشود و نیز دلالت ندارد که در صورت تعارض، جانب بیّنه مدّعی مقدم است. (همو، همان، ص ۳۷۰-۳۷۱)

ج- ابتدا از مدعی بیّنه مطالبه می‌شود و او الزاماً باید بیّنه ارائه کند و اگر مدعی بیّنه نداشت، مدعی علیه مخیر است بین اقامه‌ی بیّنه و ادای سوگند. بنابراین در این نظریه هم تعارض وجود ندارد. (طباطبایی یزدی، عروة الوثقی، ۳/۱۴۰-۱۴۵)

خلاصه‌ی کلام این که در تعارض دو بیّنه که هیچ کدام بردیگری رجحان نداشته باشد، باید هر دو بیّنه ساقط شود و به دلیل دیگری رجوع شود و آن دلیل دیگر، برخی گفتند: «قرعه» است. و عده‌ای دیگر قرعه با قسم را قائل‌اند. در هر صورت جای اجرای تخییر نیست؛ زیرا دلیلی که بیّنه را حجت می‌کند آن را به صورت تخییری حجت قرار نداده است بلکه هر دو بیّنه حجت هستند

۵-۴- تعارض میان قاعده‌ی «بیّنه» با قاعده‌ی «ید»: در تعارض قاعده‌ی بیّنه با قاعده‌ی ید، قاعده‌ی بیّنه مقدم است یا قاعده‌ی ید؟ در این مسأله بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. بعضی عقیده دارند، در این حالت قاعده‌ی ید بر قاعده‌ی بیّنه مقدم است. (طوسی، الخلاف، ۲/۲۵۰) زیرا اگر قاعده‌ی ید مقدم شود، هیچ موردی برای اقامه‌ی بیّنه باقی نمی‌ماند؛ مثلاً شخصی خانه‌ای در دست دارد بیّنه اقامه می‌شود که این منزل برای او نیست ولی قاعده‌ی ید می‌گوید خانه برای اوست. اگر قاعده‌ی ید مقدم شود جایی برای

کاربرد بیّنه باقی نمی‌ماند پس در تعارض میان قاعده‌ی بیّنه با قاعده‌ی ید، تقدم با قاعده‌ی بیّنه است.

گروهی دیگر معتقدند در تعارض بیّنه با قاعده‌ی ید، حاکمیت و تقدم از آن قاعده‌ی ید مقدم است؛ زیرا بیّنه‌ی اقامه شده نشان نمی‌دهد که مال فعلاً متعلق به کیست بلکه بیّنه فقط حاکی از آن است که مال در گذشته متعلق به مدعی بوده است. بنابراین تعارض میان اماره‌ی ید و شهادت برقرار نشده بلکه از مصادیق تعارض میان ید و استصحاب است و تقدم قاعده‌ی ید بر استصحاب روشن است. از میان بزرگان معاصر صاحب جواهر، میرزای نائینی و سید بحر العلوم در این مقام قاعده‌ی ید را مقدم داشته‌اند. (محقق داماد، ص ۲۰۵)

۵-۵- تعارض میان قاعده‌ی «بیّنه» با «اصاله الصحّه»: در این مورد هم قاعده‌ی بیّنه مقدم است زیرا اگر قاعده‌ی صحت مقدم شود کاربرد قاعده‌ی بیّنه بسیار ناچیز و محدود می‌گردد و این امر با حکمت تشریح چنین قاعده‌ای منافات دارد، چراکه شارع مقدس هیچ قانون و قاعده‌ای را بدون کاربرد وضع نمی‌کند. (ابراهیمی‌فر، ص ۱۰۹)

۵-۶- تعارض میان قاعده‌ی «بیّنه» با قاعده‌ی «فراغ»: با توجه به این که قاعده‌ی فراغ و قاعده‌ی بیّنه هر دو از باب امارت و کاشفیت حجتند، در تعارض میان این دو قاعده، قاعده‌ی بیّنه مقدم می‌شود؛ مثلاً اگر مصلی بعد از اتمام نماز شک در صحت و بطلان نماز بکند، طبق قاعده‌ی فراغ آنچه انجام داده کافی و نماز او محکوم به صحت است، از طرفی بیّنه اقامه می‌شود که این فرد نمازش را بدون وضو خوانده است. در این تعارض، قاعده‌ی بیّنه مقدم می‌شود؛ زیرا قاعده‌ی بیّنه بر اصاله الصحّه و قاعده‌ی ید که کمتر از قاعده‌ی فراغ نبودند و هر دو کاشفیت داشتند مقدم شد و آن دو قاعده را محکوم کرد. لذا بر قاعده‌ی فراغ هم مقدم می‌شود.

۵-۷- تعارض قاعده‌ی «بیّنه» با قاعده‌ی «اقرار»: در تعارض میان این دو قاعده، تقدم و حاکمیت با قاعده‌ی اقرار است. قاعده‌ی اقرار^۱ ثابت می‌کند؛ همین که شخص خودش اقرار کند بر این که مال برای او نیست کافی است تا سلب مالکیت از او بشود. اما اگر ادعا کند این مال برای من است می‌توان علیه او بیّنه آورد و ثابت کرد که مال برای

^۱. «اقرار العقلاء علی انفسهم جایز»

او نیست، در این صورت اقرار بر بینه مقدم می‌شود زیرا در این هنگام شخص در موضع اتهام نیست تا احتیاج به بینه باشد. بنابراین شامل حدیث^۱ نمی‌شود؛ چون این شخص مدعی نیست بلکه مقرّ است و اقرار قابل قبول می‌باشد، بنابراین بینه در مقابل این اقرار محکوم می‌شود. (همو، ص ۱۱۰)

۵-۸- تعارض قاعده‌ی «وقف» با قاعده‌ی «ید»: هرگاه مالی در ید فردی است و یقین داریم که سابقاً وقف بوده حال اگر آن شخص مدعی مالکیت شود به طوری که ادعا کند که مال مزبور را به علت بروز فساد با مجوّز قانونی خریداری نموده است. در این صورت آیا وجود ید مالکیت را اثبات می‌کند یا نه؟ در این مسأله بین فقها راجع به حاکمیت قاعده‌ی ید اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از فقها ید را معتبر و حاکم می‌دانند. (طباطبایی یزدی، ۲/۲۷۰) و برخی دیگر از فقها نظیر محقق نائینی، ید را در این مقام حاکم نمی‌دانند. (میرزای نائینی، فوائد الاصول، ۴/۲۲۶)

برخی در توجیه نظریه‌ی اول گفته‌اند: این مورد یا از نمونه‌های تعارض «ید» با استصحاب است یا از موارد تعارض «ید» فعلی با «ید» وقفی سابق در هر صورت تا وقفیت فعلی و تصرف غاصبانه ذوالید به اثبات نرسد، «ید» فعلی حاکمیت دارد و از وی خلع ید نمی‌شود. (محقق داماد، ص ۲۰۰) پیروان این نظریه بر این باورند که این توجیه در صورتی معتبر است که حالت سابق وقفیت از راه‌های دیگری غیر از اقرار ذوالید در دادگاه به اثبات رسیده باشد. ولی اگر ذوالید خود اقرار کند که ملک مورد تصرفش قبلاً وقف بوده و او آن را با مجوّز قانونی از صاحبان وقف خریده است، ید او فاقد اعتبار می‌شود و در اصطلاح قضایی، دعوی منقلب می‌گردد و ذوالید که تا به حال منکر و بی‌نیاز از آوردن بینه بود، از این لحظه به صورت مدعی در می‌آید و تکالیف مربوط به اقامه‌ی دلیل بر او است؛ زیرا وی از دو جهت مدعی خواهد بود یکی از جهت ادعای وجود مجوّز قانونی برای فروش و وقف، دوم ادعای پدیده‌ی خریداری که هر دو جهت خلاف اصل است و باید به اثبات رسد. (طباطبایی یزدی، ص ۲۷) بیشتر علمای معاصر از جمله امام خمینی (التعادل و الترجیح، ۲/۸۵) با این نظریه موافق هستند و رویه‌ی قضایی کشور نیز بر همین نظریه مبتنی است. (محقق داماد، ص ۲۰۱)

^۱. «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر»

۵-۹- تعارض « اقرار » و « ید » : در این مورد بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. مشهور فقها می‌گویند: در این فرض که صاحب ید اقرار می‌کند که ملک در گذشته متعلق به مدعی بوده ولی به سبب ناقلی به او رسیده است، دعوی منقلب می‌شود به این معنی که ذوالید تا این مرحله منکر و طرف مقابل مدعی بود ولی پس از اقرار ذوالید به مالکیت سابق مدعی، از حیث اثبات انتقال به ناقل قانونی، ذوالید مدعی تلقی می‌شود و باید بینه اقامه کند او نمی‌تواند با وجود اقرار به ید سابق مدعی از اقامه بینه معاف گردد. (موسوی الخمینی، تحریر الوسیله، ۲/ ۴۳۲) قانون مدنی ایران بر مبنای نظریه مشهور تدوین شده است و ماده‌ی ۳۷ این قانون، به آن تصریح دارد. در مقابل مشهور، گروه کمتری بر اماره بودن قاعده‌ی ید حکم صادر کرده و نظریه‌ی مشهور را نپذیرفتند.

۶- قواعد حل تعارض در موضوعات

مثلاً به استناد ماده‌ی ۱۱۸۱ قانون مدنی، پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند. اگر هر دو مال مولی علیه را برای صرف در مصارف او بفروشند در این صورت کدام معامله مورد قبول و نافذ است؟ برای پاسخ به این سؤال سه فرض مطرح است:

۶-۱- تاریخ هر دو معامله معلوم باشد: در این صورت معامله‌ی اولی نافذ و معامله‌ی دومی باطل است چون موضوع معامله‌ی دوم منتفی است.

۶-۲- تاریخ یکی معلوم باشد: در این صورت آن که تاریخش معلوم است به کمک استصحاب تأخر معامله‌ی بدون تاریخ، تقدم پیدا می‌کند. ماده‌ی ۸۷۴ قانون مدنی بر همین مبنا مقرر می‌دارد: « اگر اشخاصی که بین آنها توارث باشد بمیرند، تاریخ فوت یکی از آنها معلوم و دیگری از حیث تقدم و تأخر، مجهول باشد، فقط آن که تاریخ فوتش مجهول است از آن دیگری ارث می‌برد. »

۶-۳- هرگاه هر دو مجهول التاريخ باشد: در این صورت دو راه حل به نظر می‌رسد:

الف- اجرای ملاک ماده‌ی ۱۰۲۴ قانون مدنی: « اگر اشخاص متعدد در یک حادثه تلف شوند فرض بر این می‌شود که همه‌ی آنها در آن واحد مرده‌اند » در این صورت فرض این است که هر دو معامله باهم در تاریخ واحد انجام شده و هر یک معارض دیگری

است و آن که برای صغیر نفع بیشتری دارد نافذ است و در صورت تساوی در نفع، به ملاک ماده‌ی ۱۵۷ قانون مدنی، یکی به قید قرعه، نافذ خواهد بود.

ب- به ملاک ماده‌ی مزبور، از ابتدا قرعه کشی شود. (محقق داماد، ص ۲۰۹)

۷- **تعارض میان اشاره و وصف:** در تعارض میان اشاره و وصف، فقهای عامّه اشاره را در همه موارد بر لفظ، مقدم داشته اند.

۸- قواعد حل تعارض ادلّه‌ی فقهاتی با ادلّه‌ی اجتهادی

۸-۱- **تعارض استصحاب با قاعده‌ی «ید»:** در مقام تعارض ظاهری میان استصحاب با قاعده‌ی ید کدامیک حاکم و مقدم است؟ همه‌ی فقها بالاتفاق بر این نظرند که در مقام معارضه، قاعده‌ی ید مقدم است؛ زیرا استصحاب اصل است و قاعده‌ی ید اماره و مبنای کار مردم بوده و شارع آن را امضا فرموده است و پوشیده نیست که عمل عرف از باب اصل تعبدی نیست بلکه از باب اماره است. علاوه بر آن، اماره مبتنی بر کشف از واقع است در حالی که اصل مبتنی بر جهل به واقع است.

نکته‌ی قابل توجه این است که استصحاب در معارضه با مفاد قاعده‌ی «ید» بر دو گونه است: گاهی در عرض قاعده‌ی ید اعمال می‌شود و گاهی نیز مجرای استصحاب در طول قاعده‌ی ید و مبین موضوع آن است. در مورد اول در این که استصحاب مغلوب و محکوم قاعده‌ی ید است، جای گفتگو نیست چراکه همه‌ی فقها بر تقدم قاعده‌ی ید نظر دارند ولی گاهی نیز مجرای استصحاب در طول قاعده‌ی ید و مبین موضوع آن است. اینجا محل اختلاف میان میرزای نائینی و دیگران است. میرزای نائینی معتقد است که استصحاب، موضوع ید را منتفی می‌سازد؛ زیرا قاعده‌ی ید در موارد مشکوک معمول است و چون با اجرای استصحاب، تعبداً و تنزیلاً شک مرتفع می‌گردد، پس جایی برای قاعده‌ی ید باقی نخواهد ماند. این نظر را بعضی از معاصران و متأخران ایشان مورد انتقاد قرار داده‌اند و آنها به حکومت مطلقه‌ی ید نظر داده‌اند. (خویی، اجودالقریرات، ۴۵۷/۲)

۸-۲- **تعارض استصحاب با اصله الصّحّه:** اصل استصحاب با اصله الصّحّه همواره تعارض پیدا می‌کند چرا که حالت سابقه‌ی در معاملات عدم وقوع است. بنابراین هرگاه در صحت معامله‌ای تردید ایجاد شود، مقتضای استصحاب، فساد معامله است؛ زیرا مثلاً

در معامله‌هایی که نقل و انتقال صورت می‌گیرد حالت سابق یعنی عدم نقل انتقال، استصحاب می‌شود. در حالی که طبق اصله الصّحّه، معامله‌ی انجام شده درست است.

راه حل تعارض میان اصل صحت و دو حالت استصحاب (حکمی و موضوعی) بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از فقها به دلیل این که اصله الصّحّه را اماره و استصحاب را اصل می‌دانند، معتقدند در هر صورت اصله الصّحّه بر استصحاب مقدم است، چنانکه اگر آن را اصلی از اصول عملیه بدانند، استصحاب موضوعی بر اصله الصّحّه مقدم می‌گردد. (انصاری، فرائد الاصول، ۲/ ۷۲۹)

گروه دیگر از فقها، اصل صحت را در موردی مقدم دانسته اند که شک در فساد، ناظر به ارکان اصلی عقد نباشد ولی هرگاه در تحقق ارکان اصلی معامله مثل اهلیت طرفین و یا قابلیت مورد معامله تردید وجود داشته باشد، استصحاب موضوعی مقدم می‌گردد. (خویی، مصباح الاصول، ۳/ ۳۳۸)

برخی دیگر، اصل صحت را در هر صورت بر استصحاب مقدم می‌دارند و تنها شرط اجرای اصل صحت را وقوع عرفی معامله می‌دانند. (بجنوردی، میرزاحسن، القواعد الفقهیه، ۱/ ۲۴۹-۲۵۰)

در تعارض بین اصله الصّحّه و استصحاب حکمی، اصل صحت مقدم است. اگر تردید ایجاد شود که در معامله‌ی انجام شده نقل و انتقال صورت گرفته است یا خیر، طبق قاعده‌ی اصله الصّحّه گفته می‌شود انتقال صورت گرفته است.

در تعارض بین استصحاب موضوعی و اصله الصّحّه، چون اصله الصّحّه از باب بناء عقلا و از باب امارت حجت است، بنابراین تقدم با اصله الصّحّه خواهد بود. (ابراهیمی‌فر، ص ۸۶-۸۷)

۸-۳- تعارض بینه با اصول عملیه: در تعارض ظاهری بین اصول عملیه با بینه، تقدم با بینه است چون بینه اماره است و کاشفیتش بیشتر از اصول عملیه است، در نتیجه حجتیش اقوی است. «الاصل دلیل حیث لادلیل» بیانگر تقدم و حکومت بینه است.

۸-۴- تعارض استصحاب با قاعده‌ی فراغ و تجاوز: در تعارض قاعده‌ی فراغ و تجاوز، با استصحاب، این دو قاعده بر استصحاب مقدم است و فرقی ندارد که این قاعده را اصل بدانیم یا اماره و یا استصحاب را اماره بدانیم یا اصل. حتی اگر این دو قاعده را اماره

ندانیم و اصل بدانیم و تعارض میان دو اصل باشد بازهم این اصل بر اصل استصحاب مقدم است چراکه اصل مزبور در زمینه‌ی اصل استصحاب حجت شناخته شده اگر استصحاب را بر آن مقدم بدانیم دیگر برای آن موردی باقی نمی‌ماند. (محمدی، ص ۲۶۵)

۸-۵- تعارض قاعده‌ی قرعه با استصحاب: درتعارض قاعده‌ی قرعه با

استصحاب، اصل استصحاب مقدم است؛ زیرا اخبار و روایات مربوط به قرعه عام است درحالی که اخبار و روایات استصحاب خاص است و درصورت تعارض عام و خاص، خاص مقدم برعام است.

برخی دیگر از اصولیین، این مسأله را از باب تخصیص ندانسته بلکه از باب تخصص می‌دانند یعنی مورد قرعه، شبهه در موضوعات خارجی است نه در احکام درحالی که استصحاب برای اثبات حکم است پس موضوع آنها دو تا است و با هم تعارض ندارند. (همان‌جا)

۹- تعارض استصحاب با اماره‌ی قانونی و قضایی

به امارات قضایی در اصطلاح فقهی «ظاهر حال» گفته می‌شود ظاهر حال از ظن‌های خاص معتبر شرعی نمی‌باشد بلکه از ظنون غیرمعتبر است و تا هنگامی که ظاهر حال یعنی قراین و احوال موجب یقین و اطمینان نگردد، قابل پیروی نمی‌باشد و بر اصل، مقدم نخواهد بود. (محقق داماد، ص ۱۸۶)

بحث از تعارض استصحاب با امارات قانونی و قضایی از حیث دادرسی اهمیت زیادی دارد زیرا دادرسی قبل از هر چیز باید مدعی را از منکر باز شناسد تا از او طلب دلیل نماید.

حال گاهی دادرس با مواردی برخورد می‌کند که یک نفر از جهتی مدعی است؛ یعنی ادعایش برخلاف ظاهر و اصل استصحاب است و از جهتی منکر است یعنی قولش موافق با ظاهر است. در این جا پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا دادرس باید استصحاب را بر ظاهر مقدم کند و در نتیجه او را مدعی بداند؟ یا این که باید ظاهر را بر استصحاب مقدم کند و او را منکر محسوب نموده بار اقامه دلیل را بر دوش طرف مقابلش قرار دهد؟

۹-۱- تعارض استصحاب با اماره‌ی قانونی: اماره‌های قانونی، دلیل و مثبت وجود

حق در زمان حال است و دارای اعتبار هستند تا زمانی که دلیل برخلاف آن موجود

باشد و به حکم قانون، قائم مقام قطع است. (قانون مدنی، ماده ۱۳۲۲) استصحاب دلیل نیست تا بتواند خلاف اماره را اثبات کند و با وجود قطع تردیدی باقی نمی ماند تا استصحاب اجرا شود.

بنابراین هرگاه ادعایی موافق اماره‌ی قانونی و مخالف اصل استصحاب باشد، این ادعا بدون دلیل پذیرفته خواهد شد و مدعی آن، نیازمند اقامه‌ی دلیل نخواهد بود.

۹-۲- تعارض اماره‌ی قضایی با استصحاب: تقدم اماره‌ی قضایی بر استصحاب در صورتی است که اماره‌ی قضایی ایجاد یقین جازم کند چراکه استصحاب صرفاً در موضع شک قابل استناد است و در اینجا اماره‌ی قضایی به تعبیر علمای اصول، وارد بر استصحاب است.

اما آیا می توان اماره‌های قضایی را که بیشتر موارد موجب ظن می شوند بر استصحاب که مبنای حجیت آن دلیل شرعی است، مقدم کرد؟ از نظر فقهای اسلامی، اماره‌ی قضایی که ایجاد یقین جازم نکند و صرفاً موجب ظن باشد حجیت شرعی نداشته و از این جهت وجهی برای تقدم آن بر استصحاب وجود ندارد. (محقق داماد، ۱۸۶)

۱۰- تعارض اصل و ظاهر

بین مفاد اصل و ظاهر گاهی توافق است و گاهی تعارض مهم ترین مورد تعارض بین اصل و ظاهر در دو مورد است:

۱۰-۱- اگر مال مورد ودیعه، تلف شود و مالک خواهان خسارت باشد و امین ادعا کند که مال بدون تعدی و تفریط تلف شده است. در این جا مقتضای اصل و ظاهر با یکدیگر متعارض است مقتضای اصل، عدم مواظبت و احتیاط لازم از طرف امین است که بدیهی است اصل مزبور به نفع مالک خواهد بود، ولی ظاهر حال در باب امانات این است که امین خیانت نمی کند زیرا اشخاص مال خود را بعد از تجربه و اعتماد به دست کسی می دهند و غالباً امین خیانت نمی کند. این «ظاهر» به نفع امین است.

۱۰-۲- هرگاه مُحالٌ علیه، وجه مورد حواله را پرداخت نماید و سپس به ادعای عدم سابقه‌ی دین، آن را از محیل، مطالبه کند و محیل به ادعای وجود دین سابق حاضر به ادا نباشد، در چنین نزاعی با توجه به این که حواله بر شخص بری الذمه نیز امکان دارد و پرداخت و جه آن به مُحال له دلالت بر اشتغال ذمه مُحال علیه می کند. (جبل عاملی،

۱۱- قواعد حل تعارض ادله فقهی با یکدیگر

۱۱-۱- تعارض بین دو استصحاب: گاهی در یک مورد معین، از دو جهت مختلف دو استصحاب قابل اجرا و آن دو استصحاب هم بایکدیگر در تعارض می‌باشند. در چنین فرضی، گاه جریان یکی از آن دو موجب منتفی شدن موضوع استصحاب دیگری است و گاهی هم چنین ارتباطی بین آن‌ها وجود ندارد.

۱۱-۱-۱- یکی از دو استصحاب سبب استصحاب دیگر است که در این صورت استصحاب سببی مقدم بر استصحاب مسببی است. مثلاً شخصی ادعا می‌کند که وکیل او با علم به عزل خود، مال او را فروخته است و بر همین مبنا تقاضای ابطال معامله را از دادگاه می‌کند، بر این اساس شک در وقوع بیع در حال بقای وکالت حاصل می‌گردد. در این جا، استصحاب عدم مالکیت مشتری نسبت به مال فروخته شده با استصحاب بقای وکالت تا زمان وقوع بیع تعارض پیدا می‌کند و استصحاب بقای وکالت نسبت به استصحاب عدم مالکیت، استصحاب سببی است؛ زیرا شک در مالکیت مشتری ناشی از شک در بقای وکالت بوده، با اعمال استصحاب سببی موضوع استصحاب مسببی منتفی خواهد شد. در تعارض این دو استصحاب، علمای اصول استصحاب سببی را بر استصحاب مسببی مقدم می‌دانند. (شیخ انصاری، فرائد الاصول، ۲/۷۳۶-۷۶۹)

استصحاب سببی به دلیل وارد بودن بر استصحاب مسببی، بدین سبب، تعارض آن از نوع تعارض غیر مستقراست. چون با استصحاب سببی، موضوع استصحاب سببی منتفی می‌شود.

۱۱-۱-۲- این که ارتباط بین دو استصحاب متعارض، سببی و مسببی نمی‌باشد بلکه هر دو معلول علت ثالثی هستند و نوع تعارض، مستقراست. در این جا برخی گفته‌اند: «این دو تساقط می‌کنند و باید به اصول عملیه دیگر رجوع کرد». (ملکی تبریزی، میرزا حبیب الله، تلخیص الاصول، ص ۲۹۹) بعضی دیگر آورده‌اند: «اگر محذور مخالفت قطعی با تکلیف معلوم اجمالی ایجاد نگردد، هر دو اصل اجرا می‌شود». (آخوند خراسانی، ص ۴۳۲) مثلاً هرگاه دو ظرف آب که قبلاً هر دو نجس بوده‌اند و علم اجمالی داشته باشیم که یکی از آن دو پاک شده اما ندانیم کدام است، استصحاب نجاست برای هر دو اعمال می‌شود و در اجتناب از هر دو، مخالفت قطعی لازم نخواهد آمد. در حالی که اگر دو ظرف که قبلاً پاک

باشد و علم اجمالی داشته باشیم که یکی از آنها نجس شده است چنان چه به هر دو استصحاب عمل کنیم و هر دو را مصرف کنیم مخالفت قطعی با علم اجمال لازم خواهد آمد.

۱۱-۲- تعارض استصحاب با برائت: در تعارض استصحاب با برائت، استصحاب مقدم است زیرا محل اجرای برائت شک در اصل تکلیف است یعنی تکلیف واقعی یا تکلیف ظاهری روشن نباشد و با وجود استصحاب در مورد حکم ظاهری، «بیان» وجود دارد، پس بر برائت مقدم می‌گردد.

۱۱-۳- تعارض استصحاب با اصل احتیاط: در تعارض استصحاب با اصل احتیاط، اصل استصحاب مقدم است چرا که محل اجرای اصل احتیاط در جایی است که اگر احتیاط نکنیم در برائت ذمه شک پدید می‌آید، در حالی که با عمل به استصحاب، اطمینان به برائت ذمه حاصل می‌گردد. مثلاً هرگاه کسی مالی را از دیوانه‌ی محجوری به امانت بگیرد این امانت باطل است. زیرا واجد شرایط اساسی صحت معامله نیست و باید آن مال را به ولی یا قیم محجور پس بدهد. حال اگر به هنگام تحویل و پس دادن مال امانی، امانت دهنده مدعی رفع حجرشود ولی نتواند آن را ثابت کند و برای گیرنده‌ی مال امانی هم اثبات حقیقت امر مقدور نباشد، در این جا ظاهراً جای اصل احتیاط است. چون شک در مکلف به استصحاب است. پس باید مال را همچنان تحویل دهد. اما چون حالت سابقه‌ی حجری وجود داشته است می‌تواند با اجرای استصحاب، شک را بر طرف نماید و یقین سابق را (محجور بودن امانت دهنده) اجرا نماید و ولی یا قیم تنها کسی است که صلاحیت دریافت مال را دارد.

۱۱-۴- تعارض استصحاب با اصل تخییر: در این تعارض نیز استصحاب مقدم است؛ زیرا اعمال اصل تخییر جایی است که در عمل به تکلیف تخییر وجود داشته باشد که با وجود استصحاب، تخییر منتفی. (شیخ انصاری، ۷۳۴/۲-۷۳۵) مانند شک در وجوب یا حرمت روزه‌ی یوم الشک، چون حالت سابقه وجود دارد، بنابراین استصحاب جاری می‌شود و آن تردید و تخییر از بین می‌رود.

قابل ذکر است که تعارض در این گونه موارد، از اقسام تعارض غیر مستقراست و راه حل خاص خودش را دارد. زیرا با اجرای استصحاب حقیقتاً جایی برای جریان اصل عملی دیگر وجود نخواهد داشت. این نوع تعارض را غیر مستقر می‌نامند.

۱۲- قواعد حل تعارض ادله‌ی قانونی، قراردادی و قضایی، تعارض اسم و وصف، تعارض میان دو وصف، تعارض بین حرف و عدد، تعارض میان مفاد سند با مفاد شهادت شهود، تعارض مفاد سند با گواهی پس از اعلام نظر شورای نگهبانی، تعارض میان احکام قضایی، تعارض حکم دادگاه با سند رسمی، تعارض میان اسناد و ... از ارائه‌ی راه حل تعارضات ذکر شده در این مقاله به دلیل حجیم بودن آن صرف نظر می‌شود.

نتیجه‌گیری

دو مطلب اساسی در این مقاله مورد توجه قرار گرفت: یکی ماهیت شناسی تعارض و دیگری، شناخت و روش اجرایی قواعد رفع تعارض. شناخت ماهیت تعارض معلول بررسی و مطالعه پیرامون پیشینه‌ی تعارض، تعریف، شرایط و ویژگی‌های ساختاری و تحقق تعارض و هم‌چنین معلول شناخت اقسام و نمونه‌های تعارض است.

تعارض چه بدوی (ناپایدار) باشد و چه مستقر، هر یک راه حل خاص خودش را دارد. تعارض بدوی که به حسب ظاهر تعارض جلوه می‌کند، تنها یک راه حل دارد و آن اجرای قاعده‌ی جمع عرفی است که دارای شعب و فروعات زیراست: تخصیص، تخصیص، تقیید، حکومت و ورود.

در مورد تعارض مستقر بین دو دلیل سه حالت متصور است: یا هر دو قطعی الصدوراند، یا ظنی الصدور و یا صدور یکی قطعی و دیگری ظنی است. تنها در حالت سوم است که محل بحث از قواعد اولیه و ثانویه‌ی حل تعارض ادله مطرح می‌شود.

براساس قاعده‌ی اولیه‌ی عقلیه بنابر مبنای طریقیّت و در فرض تعادل دو دلیل متعارض، قول مشهور حکم به تساقط است. بنابر مبنای سببیت، سه دیدگاه وجود دارد: تخییر، تساقط و تفصیل، یعنی در برخی موارد تخییر و در مواردی نیز، تساقط حاکم است.

قاعده‌ی شرعی در مورد ادله متعارض اگر چه حکم عقل در مورد تعارض ادله، تساقط است اما از نظر شرع مقدس برای برون رفت از تعارض ادله، راه حل‌هایی ارائه شده که بدون هرگونه اشکال منطقی است. به این راه حل‌ها که از طریق اخبار و روایت‌ها به دست ما رسیده است، اصطلاحاً به آنها «**اخبار علاجیه**» می‌گویند.

اخبار علاجیه، روایت‌هایی است که ائمه‌ی معصوم(ع) برای حل تعارض بین روایت‌ها صادر فرموده‌اند مفاد آن بر جهات ترجیح و حکم به تخییر در صورت فقدان مرجح مشتمل است. قاعده‌ی شرعی در ادله‌ی متعارض در دو حالت «وجود مرجح» و «فقدان مرجح» مورد بررسی و راهگشاست.

کتاب‌نامه:

- * قرآن کریم
- ۱- آشتیانی، محمد حسن، کتاب القضاء، انتشارات چاپخانه‌ی رنگین، تهران، ۱۳۶۹هـ.ق.
 - ۲- ابراهیمی‌فر، عبدالجواد، درس‌هایی از قواعد فقه، انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۸۶هـ.ش.
 - ۳- احسائی، محمدبن علی بن ابراهیم، عوالی اللئالی، انتشارات سید الشهدا(ع)، قم، ۱۴۰۵هـ.ق.
 - ۴- انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷هـ.ق.
 - ۵- _____، _____، المکاسب، مؤسسه مطبوعاتی دینی، قم، ۱۳۸۲هـ.ش.
 - ۶- بجنوردی، میرزا حسن، القواعد الفقهیه، انتشارات الهادی، قم، ۱۴۱۹هـ.ق.
 - ۷- جبل عاملی، زین الدین بن علی بن احمد (الشهید الثانی)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، مصحح: سید محمد کلانتر، انتشارات داوری، قم، ۱۴۱۰هـ.ق.
 - ۸- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، کتابخانه گنج دانش، تهران، ۱۳۸۳هـ.ش.
 - ۹- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل‌البیت، قم، ۱۴۰۵هـ.ق.
 - ۱۰- حسینی، سید محمد باقر، تعارض ادله (تعارض در مواد قانونی، ادله اثبات دعوی و مفاد قرارداد)، انتشارات آیین احمد، قم، ۱۳۸۸هـ.ش.
 - ۱۱- حیدری، سید علی نقی، اصول استنباط، ناشر: شورای مدیریت حوزه‌ی علمیه، قم، ۱۴۱۳هـ.ق.
 - ۱۲- خراسانی، آخوند محمد کاظم، کفایة الاصول، مؤسسه آل‌البیت، لایه‌ی التراث، قم، ۱۴۲۶هـ.ق.
 - ۱۳- خوبی، سیدابوالقاسم، اجودالتقریرات، تقریرات درس میرزای نائینی، انتشارات مصطفوی، قم، ۱۳۶۸هـ.ش.
 - ۱۴- خوبی، سیدابوالقاسم، مصباح الاصول، ناشر: کتابفروشی داوری، قم، ۱۴۱۷هـ.ق.
 - ۱۵- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹هـ.ش.
 - ۱۶- صدر، سید حسن، تأسیس الشیعه العلوم الاسلام، انتشارات اعلمی، تهران، بی تا.

- ۱۷- صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ترجمه و شرح رضا اسلامی، ناشر: بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۰ هـ.ق.
- ۱۸- صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، منتهی الارب فی لغة العرب، بی‌جا، کتابخانه‌ی سنایی، بی‌تا.
- ۱۹- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، عروة الوثقی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۲۰- طوسی، محمدبن الحسن، العده فی الاصول، ناشر: چاپخانه‌ی ستاره، قم، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۲۱- طهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۲۲- عرب اصفهانی، فاطمه، تراجم و احکام آن، پایان نامه کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، ۱۳۸۲ هـ.ش.
- ۲۳- قشقای، حسین، شیوه‌ی تفسیر قراردادهای خصوصی در حقوق ایران و نظام‌های حقوقی معاصر، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۸ هـ.ش.
- ۲۴- قمی، میرزا ابوالقاسم، قوانین الاصول، ناشر: کتابفروشی علمیه اسلامی، بی‌جا، ۱۳۷۸ هـ.ق.
- ۲۵- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ هـ.ش.
- ۲۶- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، چاپ دوم، مؤسسه الوفا، بیروت، ۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳ م.
- ۲۷- محقق داماد، سید مصطفی، مباحثی از اصول فقه، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، ۱۳۸۲ هـ.ش.
- ۲۸- محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ هـ.ش.
- ۲۹- مظفر، محمدرضا، اصول فقه، انتشارات جهان، بی‌جا، ۱۳۸۶ هـ.ق.
- ۳۰- ملکی تبریزی، میرزا حبیب‌الله، تلخیص الاصول، نشر مصطفوی، قم، بی‌تا.
- ۳۱- موسوی خمینی، سید روح‌الله، التعادل و الترجیح، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۵ هـ.ش.
- ۳۲- _____، _____، تحرير الوسیله، ناشر: مؤسسه دارالعلم، قم، بی‌تا.
- ۳۳- میرزای نائینی، محمد حسین، فوائد الاصول، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۳۴- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۱ هـ.ش.